

۱۵۷۶۹۶۵

بنام خدا

کلیدهای مدیریت زندگی

بحران و رشد

پروفسور بیشن امی

مترجم: سمیه مشایخ

www.saberinbooks.ir

سرشناسه	: امینی، بیژن Amini, Bijan
عنوان و نام پدیدآور	: بحران و رشد / بیژن امینی؛ مترجم سمیه مشایخ.
مشخصات نشر	: تهران: صابرین ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۴ ص، مصور.
فروست	: کلیدهای مدیریت زندگی
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۳۳-۰۳-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: عنوان اصلی: Krisenpadagogikkrise Und Entwicklung
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۳۳۴ - ۳۳۳.
موضوع	: بحران‌زدایی
موضوع	: Crisis intervention (Mental health services)
موضوع	: بلوغ (روان‌شناسی) (Maturation (Psychology)
موضوع	: مهارت‌های زندگی -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع	: Life skills -- Psychological aspects
سازده افزوده	: مشایخ، سمیه، ۱۳۶۰ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ب ۳ ۸ الف / ۶ / RC ۴۸۰
رده‌بندی	: ۳۶۲/۲۰۴۲۵۱
شماره کتابخانه	: ۵۰۲۰۶۲۰



مؤسسه انتشارات صابرین ۸۸۹۶۸۸۹۰

بحران و رشد

پروفسور بیژن امینی

مترجم: سمیه مشایخ

ترجمه: محمدعلی معصومی

طراحی و اجزای جلد: کیانوش غریب‌پور

تعداد: ۲۰۰۰

چاپ اول: ۱۳۹۷

حروفچینی و صفحه‌آرایی: عاطفه بابایی

لیتوگرافی: امین

چاپ جلد: اکسیر

چاپ متن و صحافی: پژمان

شابک: ۹۷۸۶۰۰۸۷۳۳۰۳۰۴

ISBN: 978-600-8733-03-4

حقوق ناشر محفوظ است.

قیمت: ۳۳۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۹	 سخن نامه
۱۱	 سخن مترجم
۱۷	 مقدمه
۳۰	 فصل اول: حوزه های دانش و مهارت
۳۲	 ۱. حوزه های سه گانه دانش
۳۸	 ۲. دانش و غریزه
۴۰	 ۳. دانش چگونه به وجود می آید؟
۴۵	 ۴. کسب دانش به عنوان یک کنش سازنده
۵۴	 فصل دوم: مهارت تخصصی و ضروریات زندگی
۵۵	 ۱. بقاء، به واسطه مهارت تخصصی
۶۱	 ۲. اگر مهارت تخصصی جواب نداد، چه کنیم؟
۶۳	 ۳. آیا مهارت تخصصی قدیمی را باید پی گرفت؟
۶۵	 ۴. کسب مهارت های تخصصی جدید

فصل سوم: مهارت فردی و غلبه بر بحران ۶۸

۱. بحران، تحول، خویشتن ۷۱
۲. عبور از بحران به واسطه مهارت فردی ۷۵
۳. وقتی مهارت فردی جواب نداد، چه باید کرد؟ ۷۷
۴. مهارت فردی، جست و جویی به دنبال خویشتن ۸۵
۵. مهارت فردی، جست و جویی به دنبال معنا ۸۶

فصل چهارم: مهارت اجتماعی و ارتباطات ۹۹

۱. مهارت اجتماعی، قابلیت نقش پذیری (اجرای نقش دیگران) ۱۰۱
۲. مکالمه، راهبردی قسمت کردن ۱۰۳
۳. وقتی مهارت اجتماعی پاسخ نداد، چه کنیم؟ ۱۰۸
۴. مهارت اجتماعی، وسیله ای برای ارتباط موفق ۱۱۴

فصل پنجم: روانشناسی ارتباط ۱۱۸

۱. سوء تفاهم ها و عوامل آن ۱۱۹
۲. اصول رابطه ۱۲۵
- اصل اول: انسان نمی تواند ارتباط برقرار نکند. ۱۲۵
- اصل دوم: هر ارتباطی دو وجه دارد: وجه محتوایی و وجه ارتباطی ۱۲۷
- اصل سوم: مخاطبان به طور متقابل جملات یکدیگر را
نقطه گذاری می کنند. ۱۳۱
- اصل چهارم: علامت های دیجیتالی و آنالوگی از الزامات روابط
انسانی هستند. ۱۳۲
- اصل پنجم: ارتباط یا متقارن است یا مکمل ۱۳۳
۳. ما با چهار گوش می شنویم ۱۳۵
۴. ارتباط از منظر آموزشی ۱۳۹

فصل ششم: بررسی معنی و پدیده بحران ۱۴۹

۱. تعریف بحران ۱۴۹

۲. موضوع و پدیده ۱۵۴

۳. هر پدیده‌ای دارای دو وجه است ۱۵۹

۴. هر بحرانی دو وجه دارد ۱۶۱

۱-۴ دو وجه بحران فقدان (از دست دادن) ۱۶۲

۲-۱ دو وجه یک بیماری ۱۶۵

۳-۴ دو وجه انتقام ۱۶۸

فصل هفتم: بحران‌های عادی یا بحران‌های رشد ۱۷۱

۱. نقاط عطف طبیعی در رشد ۱۷۴

۲. قوانین عمومی رشد ۱۸۳

۱. مرحله حسی - حرکتی (۰-۲ سالگی) ۱۹۰

۲. مرحله پیش عملیاتی (۲-۷ سالگی) ۱۹۲

۳. مرحله عملیات عینی (۷-۱۱ سالگی) ۱۹۲

۴. مرحله عملیات انتزاعی یا صوری (۱۱-۱۶ سالگی) ۱۹۳

فصل هشتم: بحران‌های تصادفی یا بحران‌های رنوشت ساز ۱۹۸

۱. مرگ، فرصتی برای بالغ شدن ۱۹۹

۲. ضربه تقدیر، فرصتی برای آموختن ۲۰۹

فصل نهم: بحران‌های روانی - اجتماعی یا بحران‌های ارتباطی ۲۱۸

مراحل روانی - اجتماعی رشد ۲۲۰

فصل دهم: بحران‌های ماوراءالطبیعی یا بحران‌های معنوی ۲۳۲

۱. تجربه مرگ به عنوان تماسی با ماوراءالطبیعه ۲۳۳
۲. بارداری، به عنوان تجربه‌ای معنوی ۲۴۱

فصل یازدهم: Evoloigie جست‌وجو به دنبال قوانین عمومی زندگی ۲۴۷

۱. ساختار وجود ۲۵۳
- ۱-۱. فمول جاوید زندگی ۲۵۹
۲. قطبیت به عنوان فلسفه زندگی ۲۶۵
۲. جهت‌های قطبیت ۲۷۹
- ۲-۱. یگانگی قطبیت ۲۸۱
- ۲-۲. یگانگی به نه‌ا سرآرزو و سرمنشاء ۲۸۵
- ۲-۳. دایره، نماد یگانگی ۲۹۱
- ۲-۴. یگانگی به عنوان عرصه فضا و زمان ۲۹۷
۳. معنای جهت قطبیت ۳۰۰
- ۳-۱. معمای وحدت ۳۰۱
- ۳-۲. عشق، تمنای یکی شدن ۳۰۵

فصل دوازدهم: شکرگزاری، کلید رضایت روان ۳۱۲

- کتابنامه ۳۱۳

مقدمه

بحران و شد

علم تربیت، مرکب از علوم و فنون گوناگون است. به طور مثال می توان تعلیم و تربیت را ماریسه و مهدکودک، آموزش مشاغل، آموزش درآمذزایی، تعلیم گذران اوقات فراغت، تعلیم بزرگسالان، تعلیم ثناتر و موزه داری را نام برد. هدف علوم آموزش، آماده سازی افراد برای شرایط گوناگون زندگی است. با توسعه حوزه های مختلف علمی و هنری و با تغییر شرایط زندگی، آموزش مهارت ها تخصصی تر از قبل شده است.

بحران، موقعیتی است که هیچ کس در زندگی مرسوم از آن نیست. این بحران می تواند امری طبیعی مانند بلوغ باشد و یا بحران سرنوشت ساز مانند از دست دادن یک عزیز. در هر صورت فرد، تحت فشار تغییرات قرار می گیرد، اما هم زمان فرصت لمس تجربه مهمی را در زندگی خود پیدا می کند. این تجربه مستقیماً بر تکامل شخصیتی او تاثیر گذارنده و تا پایان عمر همراهش خواهد بود.

بحران درمانی^۱ با تحلیل موقعیت فرد در بحران، بیان موقعیت های

۱. Krisenpädagogik عنوان این علم به زبان آلمانی است. ترجمه صحیح Padagogik به زبان فارسی «تعلیم» و «آموزش» است. بیم آن بود که ترکیب تعلیم با بحران منجر به

مشابه، انگیزه‌بخشی و طرح نظریه‌های علمی و کاربردی برای فعالیت‌های روزمره، به فرد درگیر کمک می‌کند تا بر بحرانی که در آن هست فائق گردد. هدف این علم، حساس کردن افراد بر معنادار بودن بحران‌های زندگی و آموزش مهارت‌های لازم برای غلبه بر بحران‌های زندگی، در هر سنی است. بحران وضعیتی حتمی و اجتناب‌ناپذیر در زندگی هر فرد است. از این رو علم تعلیم بحران، امری ضروری است تا در کنار روان‌شناسی بحران و روان‌درمانی بحران، به موفقیت در زندگی پیجامد.

پارهای علم تعلیم بحران مبتنی بر دو اصل فلسفی، ۱- فلسفه خودآگاهی هگل^۱ ۲- آنالیز هستی^۲ و همچنین معنادرمانی ویکتور امیل فرانکل^۳ است. تفکر هگل در مورد رشد بی‌انتهای خودآگاه بسیار ساده است و می‌توان آن را با مثال غنچه بیان کرد. هر تعبیری که غنچه را به عنوان «وضعیت یا حالت» در نظر بگیرد و از فعل «هستن» برای توصیف آن استفاده کند گمراه‌کننده و اشتباه است. نمی‌توانیم بگوییم غنچه رشد می‌کند یعنی «می‌شود». کلمه «غنچه» وضعیتی «است» که نمی‌توان آن را با فعل «هستن» توصیف کرد بلکه روندی است در حال شدن که «رشد» را توصیف می‌کند. هگل نیز چنین می‌گوید:

«غنچه، با شکفته شدن گل از بین می‌رود. باید عنوان این گونه تعبیر کرد که به گونه‌ای نفی می‌شود. این حالت نیز با رسیدن میوه، «به د غلط» را برای گل به عنوان یک گیاه وصف می‌کند»^۴ اصداً رخ به د غلط»

سوء تفاهم شود، از این رو عنوان به «آموزه‌های بحران» تغییر یافت، «آموزه‌های بحران» نیز کمی ثقیل به نظر آمد. از این رو در متن از «بحران درمانی» استفاده شد - مترجم.

1. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)

2. Existenzanalyse

3. Viktor Emil Frankl (1905-1997)

4. Hegel 1986, Band 3, p. 12

فریبکاری فعل «بودن» را بیان می‌کند. به همان اندازه که تصویر آبشار نیاگارا در بردارندهٔ حیات و خروش عینی آن نیست، به همان اندازه نیز نمی‌توان غنچه را با «بودن» وصف کرد. برش لحظه‌ای، کل پروسه را منجمد می‌کند و زمان را متوقف می‌سازد. وقتی فرایند «شدن» را در حد فرایند «بودن» پایین می‌آوریم، چیزی از میان می‌رود و آن چیزی نیست جز بخش زنده و حاوی حیات آن، تنها یک غنچهٔ مرده «غنچه» است. بخش زنده هرگز «است» نمی‌شود، زیرا دائم در حال «شدن» است. این ساده‌ترین راه برای بیان تفکر هگل است.

این نکته شامل چیزی که «خودآگاه» می‌خوانیم نیز می‌شود. درواقع در اینجا نیز مسئلهٔ سر «آگاه شدن» است. با هر شناخت و با هر اشتباهی «خودآگاه» ما توسعه و رشد می‌یابد. هر تجربهٔ تازه‌ای که «من» در دنیا به دست می‌آورد، خودآگاه رشد می‌کند. «خودآگاه» در حقیقت، شدنی آگاهانه است.

این فلسفه، عالم وجود (ماده)، نه عالم خودآگاه (روح) را با در نظر گرفتن رشد دینامیکی آن‌ها در زمانی روزمره دربر می‌گیرد. به‌طور مثال خانمی خود را با این کلمات معرفی می‌کند: «روزبه‌خیر، من کریستینه هایتمان^۱ هستم. شما که هستید؟»

هیچ‌کس به این نکته پی نمی‌برد که چه اشتباه در گفتار و در پس این جمله پنهان است. چرا که، ظرف این چند ثانیه‌ای که خانم هایتمان، خود را معرفی می‌کند، صدها سلول بدن او می‌میرند و صدها سلول تولید می‌شوند. روانش دچار هیجان یا شادی شده، به‌طوری که هیجانا فشار خون او کمی افزایش یافته تحولات بیوشیمیایی فراوانی در بدن او صورت گرفته‌اند. پس نمی‌توان ادعا کرد که او به‌طور مطلق و بدون هیچ‌گونه تغییری همان فردی است که دقایق یا ثانیه‌های قبل خود را معرفی کرد.

ممکن است این تغییرات را ریزبینانه، و این‌گونه تحولات را طبقه‌بندی‌های بی‌اهمیتی بدانیم، اما حقیقت این است که این‌ها وجود دارند و شمار این تغییرات، ثانیه‌شمار عمرند. اگر خانم هایتمان از منظر هگل به خود نگاه می‌کرد منطقاً برای معرفی خود می‌بایست از این کلمات استفاده می‌کرد: «روزبه‌خیر. من کریستینه هایتمان می‌شوم. شما که می‌شوید؟»

آنچه مسلم است، این است که هیچ‌کس، در مکالمات روزمره خود این‌گونه سخن نمی‌گوید. همیشه می‌گوییم «خورشید صبح از مشرق طلوع می‌کند» در «غرب غروب»، با اینکه همه می‌دانیم، خورشید نه طلوع می‌کند و نه غروب. غالباً زبان محاوره، عاملی ستر حقیقت می‌گردد و فیلسوف با بررسی فرض‌های روشن و عادت‌های بیانی آن را از ستر خارج می‌کند. اکثراً به بررسی نوع بیان فردی که گرفتار بحرانی شده، می‌پردازیم. معمولاً چنین جمله‌ای را می‌شنویم:

«من الآن گرفتار بحران هستم. شده‌ام. جهنم خداست. زندگی من معنایی ندارد.»

بیایید جملات بالا را با تفکر «شدن» و «شد» بررسی کنیم، منطقاً به این جمله می‌رسیم:

«در بحران سختی، در حال رشد یافتن هستم. برای رسیدن به بهشت باید از جهنم عبور کنم. زندگی من در حال ساختن جایگاه برای یک معنی جدید است...»

کسی که این‌گونه صحبت می‌کند، دیگر بحرانی ندارد، چرا که در مسیر رشد قرار گرفته است. میان حالت اول و دوم، تفاوت بنیادینی در توصیف فرد از خود و دنیا وجود دارد. تفاوت در خودآگاه فرد نهفته است. مسلماً کسی که شرایط زندگی خود را تا این حد درک می‌کند، مهارت فردی بالاتری نسبت به شخصی دارد که خود را در شرایط بحرانی درون جهنم می‌بیند، در نتیجه برخورد متفاوت‌تری با بحران دارد.

اینکه ما چه برداشتی از خود و زندگی مان داریم، دیگران را چگونه و با چه دیدی می بینیم و چه تلقی ای از جهان بیرون داریم، همه این ها به خودآگاه ما مربوط می شود. جز با رشد خودآگاه، کسی قادر نخواهد بود از بحرانی سرنوشت ساز، پیروز و سرفراز بیرون آید. همان گونه که غنچه، یک حالت دائمی نیست بلکه یک صورت گذرا است، به همان نسبت نیز هر بحرانی که بر فردی عارض می شود معبری به سوی تکامل است. وجود بحران ضروری است، اگر بحرانی وجود نداشت رشدی حاصل نمی شد. و به قول توماس مان^۱ «زندگی مرده» ای می داشتیم.

بحران ها هیولان را تحمیل می کنند و با هر تغییری، فرد معنای آن را می پرسد و با شک و یاس می که می یابد، خودآگاهش رشد می کند. اگر با این دید زندگی را ببینیم، کم زندگی یک رودخانه است. یک «شدن» دائم، روندی در حال رشد. زندگی با ترس آغاز می شود و با مرگ پایان می پذیرد و چه می دانیم، شاید بعد از مرگ روند تکامل بلندپایه تری را پیش رو داشته باشد.

اولین پایه آموزش بحران تغییر دیدگاه است؛ نه تنها نسبت به بحران ها، بلکه تغییر دیدگاه نسبت به کل جهان دینامیک. پایه های زندگی در روند «شدن» از نو مشاهده و کشف می شوند. از بلور به فضا، از تامل کیهان، با پدیده دائمی «شدن» مواجهیم. این امر زندگی را جذاب می کند، چرا که می آموزیم به مسائل با دیدی نو نگاه کنیم. به عنوان مثال

«به یک بلور برف نگاه کنید. این دانه کوچک به طور تصادفی از قوانین پیچیده ریاضی و فیزیک تبعیت می کند و اشکال منظم هندسی را شکل می دهد، جالب آنکه هیچ دانه یک شکل و متحدالشکلی در میان آن ها نیست. کریستالی، پلی کریستالی، سوزنی شکل ها، چندشاخه ای، مسطح ها، پایه ای و غیره. نکته

جالب آن است که هر دانه برف در کره زمین منحصر به فرد است. کلیه شرایط محیطی اعم از دما، رطوبت و آلودگی های جوی بعد از یک ساعت تأثیر خود را بر دانه برف می گذارند و بلور برف، تبدیل به یک چندضلعی می شود. شکل نهایی دانه برف، بازگوکننده شرایط جوی متأثر بر آن است.^۱

هریک از بی شمار دانه های برف، هم زمان ماجرای زندگی خود را «ین» می کنند. هر «هستی» وجود خود را با بودن ها و شدن هایش به ندیش می گذارد. هیچ چیز قطعی و محکم نیست. همه چیز «جاری» است. اگر بخواهیم وضعیت «است» را برای دانه برف حفظ کنیم، باید آن را در لحظه محصور کنیم. اما با این کار «بود» او را نابود می کنیم. یک تکه یخ، به هیچ وجه یک بلور برف نیست. زندگی حرکت و جنبش است، زندگی فراز و فرود دارد و «فراز» زندگی در همین نبض بالا و پایین است. هستی زندگی ما نیز با همین «شدن» هاست. موجودیت فردی ما داستان برگشت ناپذیر «شدن» است. این تفکر جدیدی نیست و نه تنها فیلسوفان، بلکه شاعران، هنرمندان، دانشمندان علوم طبیعی، اخترشناسان و عارفان را همواره متحیر کرده است.

اکنون می دانیم که رشد نه تصادفی و نه گزاف است. این قانون به همان اندازه که شامل دانه برف و غنچه می شود، شامل انسان و کیهان نیز هست. به طور قطع مشخص است که رشد گرایشی درونی است. مکشی به سمت جلو و بالا است. گویا، هر رشدی مأمور به این است که زنجیانی را به سوی بالا بپوید. تمامی پروسه زندگی از ویروس ها گرفته تا بزرگ ترین موجودات، همگی پیرو یک قاعده سازمان یافته اند.

هگل در این گرایش فطری دست خالق طبیعت را خواند و دانست که خلق شده ایم تا به سوی او، در جهت تکامل و تمامیت حرکت کنیم؛ اما با

شناخت، یعنی با برداشتی شفاف و خودآگاهی تام. البته که قدمت این تفکر فلسفی به قبل از هگل برمی گردد.

نکته جالب اینکه این فلسفه نه تنها کهنه نمی شود، بلکه بالعکس هرروز، علوم مختلفی آن را تأیید می کنند، مثلاً در علم زیست شناسی (Maturana Varela, 1987) روان شناسی (Piaget, 1976) شیمی (Prigogin, 1988)، فلسفه، روان شناسی و علوم طبیعی، در همه این علوم خط مشی این فلسفه دیده می شود. وجود یک «بحث» واحد، در دو رشته علم فلسفه و علوم طبیعی که تا این حد از یکدیگر دور هستند، بیانگر یک نتیجه حدیثی است، و آن اینکه:

«کل هستی روی یک پاشنه می چرخد، به عبارتی یک معنی دارد».

این اندیشه توفال اده بزرگی است، همان گونه که هگل می گوید، به این معنی است که ما در مسیر راه هیت قرار داریم، چراکه مسیر زندگی همواره به سوی نظامی بالاتر، حرکت است. اگر دانشمندان علوم طبیعی بیشترین توجهات و تأییدات خود را معطوف به این نکته نکرده بودند، شاید این تفکر تا به این حد هیچ نبود. برنده جایزه نوبل شیمی، «ایلیا پریگوزین»^۱ ثابت کرد که حتی در مورد تغییر گرایش به سوی نظامی بالاتر وجود دارد. بر این اساس، بی نظمی یک وضعیت طبیعی نیست، بلکه ایستگاهی ضروری برای رسیدن به نظمی بالاتر است. هنگام انتقال از مرحله ای پایین تر به یک مرحله بالاتر نوسان های پدید می آید که گاه ممکن است کل سیستم را نابود کند، اما اگر سیستم موفق به تحمل نوسان ها شود و جان سالم به در برد، می تواند به نظمی بالاتر دست یابد. به بیان دیگر: چنانچه ناملايمات و نوسان ها تحمل شوند، رشد صورت می گیرد.^۲ عنوان کتاب منتخب جایزه ایلیا پریگوزین «از

1. Ilya Prigogine

2. Cf. Prigogin 1988

بودن تا شدن»^۱ است، که می‌توان آن را شعار آموزش بحران نیز در نظر گرفت. فهمیدن رسالت بحران، لازمه بلوغ شخصیت است.

بحران درمانی در این اندیشه با فلسفه هگل همسو است، «جهت‌دار بودن رشد». منظور این است که رشد، جهت‌دار است و گرایش خاصی دارد: زندگی به سمت جلو و رو به بالا حرکت می‌کند. یعنی خود فرایند «شدن» معنی‌دار است. «شدن» قوانینی دارد که با قانون حیات منطبق بوده حفظ ریش ضرورت دارد.

اصل دوم بحران درمانی، معنی‌دار بودن زندگی و رشد است. هیچ‌کس به اندازه پزشک و روان‌شناس اهل وین، ویکتور امیل فرانکل^۲ تا به این حد جدی بنیادین به این موضوع نپرداخته است. متد او با عنوان آنالیز هستی^۳ و منظور درانی^۴ شناخته شده است (روان‌درمانی با تمرکز بر معنا)

هسته مرکزی تفکر فرانکل چنین می‌گوید: زندگی همواره و تحت هر شرایطی دارای معنی است. در وجود لحظات مایوس‌کننده و بی‌معنا «بی‌تقصیر» است؛ در وجود چنین لحظاتی ما «مقصریم». به قول هگل: تقصیر در خودآگاه ما انسان‌هاست چنانچه خودآگاه رشد کند، «معنی‌ای» در رویدادی می‌یابیم که به واسطه درگیری با آن‌ها هفته‌ها و ماه‌های عمرمان را به پوچی و بی‌معنایی گذرانده بودیم. به محض یافتن یک «معنی» تازه، ناخودآگاه کمی «رشد» می‌یابد. چرا که اکنون توان درک و شناخت روابط را پیدا کرده، چیزی که سابق بر آن از درک خارج بود. با این تعبیر، خودآگاه و معنی به آونگی می‌مانند که در حرکت متقابل در حال نوسانند. یک خودآگاه متعالی می‌تواند معنای روابط پیچیده را بشناسد و چنانچه هنوز رشد نیافته باشد، نیازمند روابط پیچیده‌تری

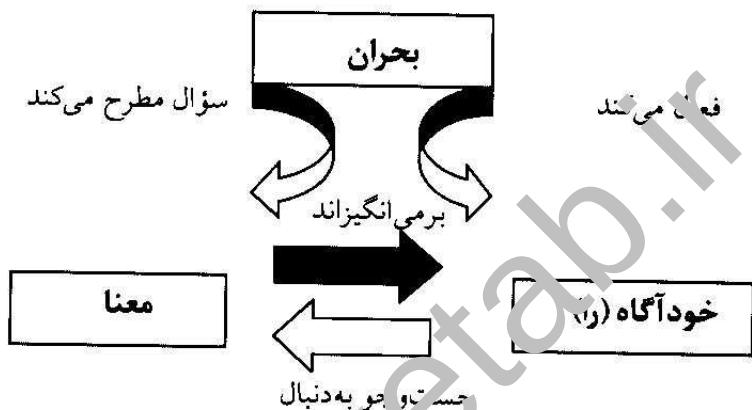
1. From Being to Becoming

2. Viktor E. Frankl

3. Existenzanalyse

4. Logotherapie

خواهد بود، با هر «معنا»ی جدیدی «خودآگاه» رشد می‌یابد و به سوی تکامل می‌رود و با هر «خودآگاه» جدیدی یک «معنا»ی تازه‌ای استنتاج می‌شود. نمودار زیر که آقای آندره وستفال^۱ رسم کرده است، بیانگر این «پروسه شدن» است.



© Adl-Amini: Krisepädagogik, Band 2

این نوسان در حال صعود، چگونه و چه موقعیت حرکت باز می‌ایستد؟ اگر انسان قادر به شناخت تمامی معانی موجود در جهان و در زندگی بود، دیگر انسان نمی‌بود، بلکه خدا می‌شد. «خودآگاه» فقط متعلق به ذات خداوند است. فقط اوست که هر معنای ممکن را وجودی را می‌شناسد و می‌داند. چنانچه انسان در بحرانی به دنبال معانی می‌گردد و نهایتاً آن را بیابد، یک پله از بی‌نهایت پله‌هایی را که به خودآگاه منطلق منتهی می‌شوند، پیموده است، پس نتیجه می‌گیریم که بین یک معنی و یک معنی دیگر، «رشد» خانه دارد، به عبارت دقیق‌تر «رشد خودآگاه».

واژه «Sinn: معنا» در زبان آلمانی، از لحاظ لغوی به Weg, Fahrte

(«فاصله»، «راه») و Reise «سفر» برمی‌گردد. فعل آن، Sinnen «معنا داشتن» در معنی باستانی خود به «سفر کردن» reisen و یا eine Fährte suchen «در جست‌وجوی ردی بودن» است.^۱ در واقع در معنای ابتدایی و اولیه خود به مفاهیمی چون eine Richtung einschlagen «جهتی را پیش گرفتن» و Unterwegssein «در راه بودن» برمی‌گردد. بالاخره هر سفری روزی به مقصدی ختم خواهد شد. طبق نظریه هگل، مقصد رشد خودآگاه، «تکامل» است و به عبارتی رسیدن به خودآگاه مطلق. این دقیقاً همان چیزی است که مایستر اکهارت^۲ با الهام از دیدی عرفانی چنین می‌گوید: «وجود پیداوند، شدن ماست.»

معنا و وجود باید دیگر در ظاهر مرتبط‌اند. کسی که در جست‌وجوی معنایی است، در مسیر رشد قرار دارد، در مسیر «بودنی» که بالاتر از «بود» خویش است. شناخت این مسئله برآورد خودآگاه است که نقش خود را به عنوان موتور این رشد بشناسد. برای مطلق و کامل شدن آن، باید بی‌نهایت معنا را بشناسد.

همان‌گونه که گفته شد، آموزش بحران (به عنوان درمانی) در سال

1. Paul Tillich, p. 601 f

۲. Eckhart von Hochheim؛ معروف به Meister Eckhart (۱۲۶۰-۱۳۲۸ م. - یردی)؛ عارف، دین‌شناس و فیلسوف آلمانی، متولد شهر گوتا Gotha در ایالت تورینگن است. آثار وی نه تنها بر معاصرانش، بلکه بر دنیای آیندگان نیز تأثیرگذار بود. در اواخر عمرش پاپ یوهان سی‌ودوم او را به گمراهی و باور غلط متهم کرد و نشر عقاید و نوشته‌های وی ممنوع شد. مایستر اکهارت قبل از دادرسی به پرونده‌اش از دنیا رفت. با این وجود وی تأثیر بسزایی بر باورهای مذهبی و روحانی دوران قرون وسطای متأخر آلمان و هلند داشت - مترجم.

۱۹۹۲، براساس تئوری خود آگاه و تئوری معنا^۱ به عنوان یک رشته تربیتی مستقل، بینانگذاری شد. از آن زمان به بعد چه در داخل و چه در خارج از کشور (آلمان) مورد توجه و تأییدات فراوانی واقع شده است. مرحله بعد از طرح این منطق، اجرای مشاوره است. تعداد جلسات مشاوره بین یک تا سه جلسه هستند. تمرکز جلسات کمک کردن به فرد، در یافتن «معنایی» برای بحران اوست. من هر بار که مشورت گیرندگان این جمله را بیان می کنند آرامش می یابم.

«هیچ وقت این طوری به قضیه نگاه نکرده بودم!»

این جمله آغاز این بحران فعلی اوست و به زودی هدایتگر تغییر می شود. با تغییر دید دیدگاه وابسته به آن نیز تغییر می کند و همان رویدادهای قبلی به کار به کار دیگر تعبیر و ارزیابی می شوند. این گواه رشد خود آگاه است و در آینه خود آگاه، بحران نقش فرشته سیاه را دارد. بحران ها از هر نوعی که باشند خاصه بحران های سرنوشت ساز، فرصت های خاص و گاه منحصر به فردی را برای رشد ما فراهم می کنند. در صورتی که پیام آن ها را درک کنیم و به قول من بکل، معنایی برای آن ها به دست آوریم، زندگی مان را فعال می سازیم و توانایی هایمان را ناب می کنیم. بحران های زندگی تنها به ظاهر و به طور مرسوم، مانعی برای زندگی روزمره ما به حساب می آیند، اما در حقیقت آن ها هم یمانان مسیر زندگی ما هستند.

برتری تئوری فرانکل نسبت به سایر تئوری های روان شناسان در این است که سرنوشت بینانگذار آن با آن آزموده شده است. فرانکل هرگز نمی توانست بدون اعتقاد درونی به این امر که زندگی در هر شرایطی همواره معنادار است، در اردوگاه های نازی ها زنده بماند و غم از دست

دادن همه خویشان خود را تحمل کند. محققاً «سرنوشت» فرانکل را آزموده است. تمایل دارم موضع او را با این مثال تشریح کنم: «سرنوشت همان چیزی است که هنوز از آن مصون مانده‌ای.»

مسلم است که هیچ‌کس نمی‌خواهد بحرانی داشته باشد. اصلاً چه لزومی بر وجود آن هست؟ بحران خاطر را می‌رنجاند، تعادل را از بین می‌برد و حتی ممکن است خطر مرگ در پی داشته باشد. از این رو بهتر است کلاً از بحران پرهیز شود. بشر می‌تواند در خوشبختی، هماهنگی، سلامت و عشق به بهترین شکل ممکن به تعالی و رشد دست یابد، اما زندگی مستقیم به خوشبختی و هماهنگی پیش نمی‌رود. عشق می‌تواند به سرعت به دلسردی و تخریب بدل شود، خوشبختی هم ممکن است در یک چشم‌برهم زدن از بین برود. در چنین شرایطی وظیفه بحران‌درمانی در حین مشاوره، بررسی، تبیین، توضیح و تشریح موقعیت فعلی فرد؛ بیان موقعیت‌های مشابه، ارائه راه‌حل، طرح الگوی رفتاری استاندارد در بحران است. در پس کارشناسی و مشاوره‌ها، فلسفه‌ای از زندگی پنهان است که من آن را در این کتاب با لغت *Evologie* مطرح می‌کنم. منظور از این واژه نه *Biologie* «بیولوژی» و نه *Evolution* «تحول» است، بلکه تنها منظور از آن جست‌وجو به دنبال قوانین حاکم بر زندگی است. با قاطعیت نمی‌توان گفت که «زندگی» چیست. زندگی بسنده‌های دائم‌اش و علت و معلول‌هایش، برای همیشه یک راز باقی می‌ماند. ما متذکران هوشمندی، خود را به آن مشغول کرده‌اند تا بتوانند به یک یا چند راز آن پی ببرند. فیلسوف بزرگ و بنیانگذار نوین علم هرمنوتیک^۱، ویلهلم دیلتی^۲، سال‌ها درباره غیرقابل فهم بودن زندگی اندیشید و مطالب بسیاری درباره آن نوشت. هدف آموزه‌های وی به هیچ‌وجه بیان فلسفه‌ای

خشک نبود. وی صراحتاً از خشکی و بی‌روحی فلسفه کانت^۱، لوکه^۲ و دیگر فلاسفه شکایت دارد و چنین می‌گوید:

«در رگ‌های سوژه‌های شناخته شده لوکه، هومه^۳ و کانت خون جریان ندارد، بلکه شاهد رقیق‌شده‌ای از عقل تحت‌عنوان طرزتفکر مطلق جاری است.»^۴

نظریه من مطابق با نظریه دیلتی است و سعی من بر آن بوده که تئوری او را به گونه‌ای ارائه دهم که اجرای عملی آن شفاف و قابل فهم باشد. از این رو بدون لطمه زدن به هسته علمی این تفکر، زبان آن را به مقدار زیادی ساده کرده‌ام. طی چهارده سال گذشته با ارائه مقالات متعدد درباره آموزش بحران (درمانی) در جلسات و سمینارهایی در آمریکا و اروپا، این دانش را به دانشمندان و عوام شناسانده‌ام و هر بار به این نتیجه رسیده‌ام، هنگامی که دانشمندی نظریه خود را ساده و قابل فهم ارائه می‌کند، مخاطبان راضی‌ترند. امپدوان کانت حاضر (نوزدهمین اثر مکتوب نگارنده) بتواند این تجربه را به صورت علمی ارائه دهد. به نظر من، ما باید سپاسگزار بحران‌های زندگی مان باشیم. چرا که به واسطه آن‌ها مأمور به رشد و کمال می‌شویم و با غلبه بر آن‌ها موفق به ایستادگی، ایجاد ثبات و استحکام در شخصیت مان هستیم.

الماس تحت فشار به وجود می‌آید. وضع انسان نیز به همین مناسبت است. فرایند «شدن» او را به سمت درخشش سوق می‌دهد نه به سمت «تلاطم» و سوختن. زندگی روبه‌جلو در حرکت است اما با نگاه به گذشته فهمیده می‌شود.

1. Kant

2. Locke

3. Hume

4. Dilthey. 1922 P. XVII